

با خدا از میان آتش

(افشین لطیف زاده)

داستان وفاداری سه تبعیدی یهودی تبار در فصل سوم کتاب دانیال همواره به عنوان سمبل مقاومت در برابر درخواستهای تمامیت خواه رهبران خودشیفته ذکر می گردد. در این داستان پادشاه بابل تمثالی بزرگ از طلا را به نشانه عظمت و کبرپایی خود و خدایان خویش در دشتی قرار داده و با موسیقی بسیار بلند تابعان خود را به سجده آن وامی دارد. بر همه بابلیان مشخص بود که سرپیچی از فرمان پادشاه سزای مرگ داشت. اما در فضایی که جار و جنجال و ظواهر پر زرق و برق همه را فریفته بود، سه مرد یهودی از اجرای فرمان پادشاه سرباز زدند و خطر مرگ را به جان خریدند. این داستان همچون درامهای خوش پایان با شادی تمام می شود. خوبها مزد وفاداری خود را می یابند و بدها تنبیه شده، حقیقت را درک می کنند.

سؤالی که با آن روبرو هستیم آن است که این داستان به چه درد امروز ما غیر از آنکه خوبها می برند و بدها می بازند، می خورد؟ کلیسا به خصوص در مغرب زمین همانند دوران دانیال تحت جفا نیست! امروز دیگر کسی تمثالی از طلا نمی سازد تا دیگران را به پرستش خود و خدایانش وادارد. در فضایی که عقل و منطق حرف اول و آخر را در آن می زند، نفس چنین درخواستی معرف پریشانی روحی و روانی فرد است و همه می کوشند از ارائه چنین تصویری از خود خودداری کنند. اما همه ما در عصر مدرن کنونی در محاصره تصاویری هستیم که به همان شدت تمثال طلایی باب سوم دانیال پرستشی همه جانبه را از ما می طلبند و اغلب اوقات حتی نمی دانیم چگونه به آنها "نه" بگوییم. تصاویر امروزی با همان قدرت، اما به طرز ظریف و ماهرانه ما را به سجده خود دعوت می کنند. حال به ذکر سه تمثال و تصویر موجود می پردازیم.

تمثال خشونت‌باوری

خشونت در جای جای باب سوم دانیال به چشم می‌خورد. پادشاه پر از خشم و غضب است. در باب ۳ آیه ۱۳ چنین می‌خوانیم: «آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمود تا شدرک و میشک و عبدنغو را حاضر کنند. پس این اشخاص را به حضور پادشاه آوردند». همچنین در آیه ۱۹ از همان باب چنین آمده است: «آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید و هیئت چهره‌اش بر شدرک و میشک و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون آتش را هفت چندان زیاده‌تر از عادتش بتابند». آستانه عصبی شرکت‌کنندگان در این فضای به‌ظاهر نیایشی، به‌شدت پایین است. شدت شعله‌های آتش به‌حدی است که همه را در کام خود فرو می‌برد: «و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بی‌نهایت تابیده شده، شعله آتش آن کسان را که شدرک و میشک و عبدنغو را برداشته بود کشت» (۲۲:۳). آری خشونت‌باوری و خشونت‌ستایی در تار و پود و حیات ما ریشه دوانده است. همچون حاضران در صحنه باب سوم دانیال، ما نیز بسیاری از اوقات جز به توسل به خشونت راه دیگری برای پیشبرد مقاصد خود نمی‌شناسیم. همچون نبوکدنصر بی‌توجهی به خواستمان به خشونت فزاینده تبدیل می‌شود. متأسفانه خشونت‌های گفتاری و رفتاری گاه حتی در کلیسا و در میان فرزندان خدا دیده می‌شود. واعظان عصبانی اعضای عصبانی را تولید می‌کنند. آستانه تحمل ما در شنیدن کوچکترین انتقادی به پایان می‌رسد و ناآگاهانه تمثال خشونت را سجده می‌کنیم. پرواضح است که اگر همچون آن سه مرد از پرستش تمثال خشونت سرباز زنیم، انگشت‌نما شده مورد غضب دیگران قرار می‌گیریم.

جهان امروز، جهانی خشونت‌ستاست. تون ملتهب آتش در همه جا دیده می‌شود. برای انسان امروزی، خشونت به درمان ختم می‌شود. خشونت‌باوری و خشونت‌درمانی در اعماق وجود ما ریشه دوانده‌اند. بر این باوریم که بمب و موشک به سعادت ما می‌انجامند. ما نیز راه نبوکدنصر را می‌رویم. امروزه فیلم‌های خشن در زمره پرفروش‌ترین فیلم‌هاست. همه اینها گواه آن است که انسان در باطن خود خشونت را دوست دارد و به آن نه به‌عنوان مشکل بلکه راه حل می‌نگرد. باب هفتم کتاب دانیال روایت حکومت‌هایی است که با رعب و وحشت و به مدد ابزار سرکوب و خشونت به حیات خود ادامه دادند. دانیال آنها را به حیواناتی تشبیه می‌کند که از عمق تباهی و وحشت بیرون آمده‌اند: «و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند» (۳:۷).

اما در میان این جانوران درنده‌خو، انسانی وجود دارد که ذات و نوع حکومتش تضادی بنیادی با آنها دارد. انسانی که خدا حکومت پابرجا را به او می‌بخشد: «و در رؤیای شب نگریم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قومها و امتها و زبانها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد» (۱۳:۷ و ۱۴). آری این انسان در برابر درنده‌خویی این حیوانات به‌ظاهر محکوم به شکست است. اما او با سلاح خشونت با خشونت نمی‌جنگد. او با اسلحه تباهی به جنگ تباهی نمی‌رود. او به‌ظاهر آسیب‌پذیرترین اما در واقع نیرومندترین شخصیت این داستان و تنها انسان موجود در این داستان است. باری، پرهیز از خشونت در همه مظاهر دیده و نادیده‌اش ما را به کام آتش خشونت دیگران می‌برد. اما از یاد نبریم که خدا در کنار نه مجریان خشونت، بلکه قربانیان آن قرار دارد: «او در جواب گفت: اینک من چهار مرد می‌بینم که گشاده در میان آتش می‌خرامند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است» (دانیال ۳:۲۵). وظیفه همه ما آن است که در برابر تمثال خشونت زانو نزنیم و آن را در همه مظاهرش شناسایی کرده، دور بریزیم.

تمثال سکس

در جهان کنونی علاوه بر خشونت، تصاویر جنسی در همه جا دیده می‌شود. تبلیغ‌های تلویزیونی در مغرب زمین مالا مال از تصاویر جنسی است. امروز همه چیز بار و پیامد جنسی دارد. شکلات، عطر، لباس، ماشین مقوله‌های جنسی هستند و به همراه زنان عشوه‌گر به نمایش در می‌آیند. ظرافت و قدرت این تصاویر چنان است که پس از مدتی، دیدن آنها تبدیل به امری عادی می‌گردد. شکلات و امور جنسی از یک سنخ می‌شوند، گویی همه چیز حاوی محرکات جنسی است. سکس که در نقشه اولیه خدا، عاملی برای خروج فرد از خود و توجه به دیگری بود، امروزه راهی معکوس را می‌پیماید. خودمحوری در باب سوم دانیال بیداد می‌کند. جز نبوکدنصر، کس دیگری نباید دیده و پرستیده شود. تنها تصویر قابل ارائه، سیمای نبوکدنصر و خواست اوست. تمثال سکس ما را در ورطه خودپرستی سوق می‌دهد. امروزه اعتیاد به امور جنسی در مظاهر گوناگون آن همچون ابتلا به سرماخوردگی، عادی و طبیعی جلوه داده می‌شود. گرایش پورنوگرافیک به معضلی بزرگ در جهان غرب تبدیل شده است. همچون نبوکدنصر که

هیچ حد و مرزی را برای خواسته‌های خود قائل نبود، ما نیز هیچ خط قرمزی را برای خود نمی‌پذیریم. تجاوز به حریم دیگری عین آزادی قلمداد می‌شود. ما بتدریج این تمثال را در خانه قلب و وجود خود راه داده با آن زندگی می‌کنیم. اعتقاد راسخ به لزوم پاکی در اعماق وجود و تلاش بی‌وقفه برای زدودن مظاهر خودپرستانه امور جنسی کم‌کم از میان ما رخت برمی‌بندد، چرا که به تجربه آموخته‌ایم هر نوع "نه" به تمثال سکس ما را به تون ملتهب آتش سوق می‌دهد. اما از یاد نبریم که خدا در کنار پایمردان در آتش است (۲۵:۳).

تمثال مصرف‌گرایی

جهان امروز ما جهان مصرف‌گرایی است. مصرف‌گرایی تبدیل به یکی از اصول حاکم بر حیات بشر شده است. در این جهان، همه چیز کالا است. گویی ما در بازار خریدی زندگی می‌کنیم که حق همیشه با مشتری است. همه چیز و همه کس در خدمت جلب رضایت مشتری حرکت می‌کنند. حرف اول و آخر را مشتری می‌زند. تمام هستی در خدمت ارائه کالای مورد نظر مشتری است. همه چیز و همه کس خریدنی و تاریخ مصرف مشخص دارند. ما در محاصره تصاویری پر زرق و برق از کالاهایی قرار داریم که هر یک نوید آزادی و آینده‌ای درخشان را به ما می‌دهند و بر این باوریم که حیات ما در گرو مصرف آنهاست. بتدریج به یکدیگر هم به دیده کالا می‌نگریم. دیگری کالایی است که تا زمانی محدود قابل مصرف است. ارتباطات مقولات مصرف‌شدنی‌اند. امروزه برای آن که کسی درد دل ما را بشنود، باید آن را خرید و با پرداخت مبلغی به سراغ مشاور رفت. خدا هم کالایی است که تا زمانی که به نیازهای ما جواب دهد قابل مصرف است. کلیسا کالایی است که در آن باید نیازهای من رفع گردد و گرنه به دنبال مکانی دیگر می‌روم. در باب سوم کتاب دانیال، نبوکدنصر همه چیز و همه کس را کالایی در خدمت رفع نیازهای خود می‌بیند. در جهان مصرف‌گرایی همه چیز خریدنی است، اما هیچ چیز ارزش ماندگار ندارد. تمثال مصرف‌گرایی همچون دو تمثال دیگر، پرستشی بی‌چون و چرا از ما می‌طلبد. اگر به آن نه بگویی خود را همچون آن سه مرد در آتش خصم می‌یابی، اما از یاد نبریم که خدا در کنار تو در آتش است (۲۵:۳).

نتیجه‌گیری

کلام خدا ما را تشویق به مقاومت می‌کند. ما نیز همچون آن سه مرد در سرزمینی تبعیدی بسر می‌بریم. جهانی که در آن بسر می‌بریم به‌خاطر تسلیم به تاریکی و غرق شدن در تصاویر و تمثالهای ضد خدا، خانه واقعی ما نیست. باید به گونه‌ای زیست کنیم که جهان پیرامون ما، زیستنی از نوع دیگر را آموخته آن را در بطن خود جای دهد. باید نوع دیگر بودن، زیستن و پرستیدن را به‌عنوان فرزندان نور به نمایش بگذاریم.

باید هرگونه خشونت‌باوری و اعتقاد به خشونت‌درمانی را از روح و وجود و کلیسای خود دور کنیم. فلسفه و ابزار مبارزه ما همچون مسیح در باب هفتم کتاب دانیال، خدمت و محبت توأم با رنج و جانبازی است. بی‌سلاحی او در مواجهه با حیوانات درنده‌خو، فلسفه و روش جدیدی از مبارزه را به نمایش می‌گذارد. او شر را در صلیب خود جذب کرده، شکست می‌دهد. تمثال خشونت در برابر سیمای پرمحبت خدا زانو می‌زند. باید با تمام وجود با ایده تاریک سکس‌باوری و سکس‌درمانی جنگید. در فضای آلوده کنونی، سکس جای رابطه انسانی را گرفته است. پرستندگان این تمثال به‌جای روابط انسانی، به سکس اعتماد و با آن رابطه دارند. سکس دیگر نه زیرمجموعه رابطه‌ای سرشار از خودگذشتگی، بل اصل حاکم بر رابطه‌ای تماماً خودمحورانه است. سکس دیگر مظهر تمامیت خود را به دیگری بخشیدن نیست بلکه فریاد تمامیت‌خواهی است. با نگاه به صلیب می‌آموزیم که محبت ریشه در بخشیدن خود به دیگری دارد. تمثال تمامیت‌خواه سکس در برابر تصویر ایثارگرانه مسیح بر صلیب منهدم می‌شود. باید با فلسفه مصرف‌گرایی در هر شکل و رنگش جنگید و به‌جای آن اصل بی‌جان‌شین شاگردی مسیح را به قوت تعلیم داد. ما فراخوانده شده‌ایم تا شاگرد و نه مصرف‌کننده باشیم.

باید آتش را انتخاب کنیم چرا که خدا با ما و برای ما در وسط آتش می‌ماند. نبوکدنصر دید که آن سه از آتش بیرون آمدند اما نفر چهارم در آتش ماند. خدا در آتش ماند، او که دیگران را از آتش رهانید، خود در آتش ماند. مسیح بر آتش صلیب ماند و بر خلاف این سه جان سالم به در نبرد. او تا نهایت در برابر تمثالهای عصر خود سر خم نکرد. از این رو ما را تشویق می‌کند که راه او را بیماییم. «چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله‌های تو را نخواهد سوزانید» (اشعیا ۴۳:۲). تعهد ما به خدا لزوماً همیشه خوش‌پایان نیست، اما در برابر تمثالهای عصر حاضر جز پایداری و نه گفتن، نباید واکنش دیگری برای خود قائل شویم. «ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.» (۱۸:۳).